



Report of the Meeting of to the Judgments Decision of Unification Board of Supreme Court No.855

Behnam Shekoochi Mashhadi; Ph.D Private Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran. **email:** behnam.shekoochi@ut.ac.ir

A judgment can have the potential for multiple objections at the simultaneously. This assumption will pose challenges in dispute where the parties are multiple and indivisible. After the judgment of the inferior court, some of the losing parties may file an appeal within the specified deadline, while others may choose the appealing to the supreme court after the appeal deadline has expired or by waiving their right to appeal. The Apply of both rights of objection changes the authority and has led to the existence of various judgments, the result of which we see in the Unification of Judgments Decision of Supreme Court No.855. Some branches hold that there should be a deal in both the appellate court and the Supreme Court, considering that the right to appeal is regarded as one of the fundamental rights and the other hand, some branches, relying on the extension of the judgment based on Articles 359, 367, and 404 of the Civil Procedure Code, consider that the mere filing of an appeal by some parties to the dispute and the issuance of a judgment by the appellate court prevents the review of the request for appealing to the supreme court.

Key-Words: Fundamental right, Appeal, Cassation, Indivisible and inseparable lawsuits, The Unification Judgments.

گزارش نشست هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی درباره رأی وحدت رویه ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نوشته

بهنام شکوهی مشهدی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲

چکیده

ممکن است نسبت به یک رأی، بتوان همزمان طرق شکایت متفاوتی را اعمال کرد؛ این فرض در دعاوی دارای طرفین متعدد که غیرقابل تجزیه و تفکیک هستند، چالشهایی را به همراه خواهد داشت. پس از صدور رأی نخستین، برخی از دادباختها ممکن است در مهلت مقرر اقدام به تجدیدنظرخواهی کنند و عدهای دیگر نیز پس از انقضای مهلت تجدیدنظر یا با اسقاط حق تجدیدنظر، طریق فرجام را برگزینند. اعمال هر دو حق، مرجع رسیدگی به اعتراض را متفاوت میکند و همین تفاوت مرجع در رسیدگی و صدور رأی سبب وجود آرای متعاضد شده که نتیجه آن در رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور متجلی گردیده است. برخی از شعب، با تکیه بر مکتسب بودن حق اعتراض و جنبه حقوق اساسی داشتن آن، قائل به رسیدگی در هر دو مرجع تجدیدنظر و دیوان عالی کشور هستند و در مقابل، بعضی از شعب، صرف تجدیدنظرخواهی برخی از اصحاب دعوا و صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر را مانع از رسیدگی به درخواست فرجام خواهی دانستهاند. گزارش پیشرو پیرامون رأی پیشگفته است که توسط هسته پژوهشی «عدالت و آیین دادرسی مدنی» دانشگاه تهران با حضور آقایان دکتر حسن محسنی، دکتر فریدون نهرینی و دکتر یدالله علیزاده برگزار شد.

کلیدواژه: حق اساسی، تجدیدنظرخواهی، فرجامخواهی، دعاوی غیرقابل تجزیه و تفکیک، رأی وحدت رویه.

۱۹۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته
پژوهشی عدالت و
آیین دادرسی مدنی
درباره رأی وحدت
رویه ۸۵۵ هیئت
عمومی دیوان عالی
کشور

۱- گزارش و متن رأی وحدت رویه ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۰/۱۴۰۳ ساعت ۸ روز سه شنبه، مورخ ۱۳/۰۹/۱۴۰۳ به ریاست حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمدجعفر منتظری، رئیس محترم دیوان عالی کشور، با حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدمحسن موسوی، نماینده محترم دادستان کل کشور و با شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص این پرونده و استماع نظر نماینده محترم دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۸۵۵/۱۳/۰۹/۱۴۰۳ منتهی گردید.

۱-۱. گزارش پرونده

با سلام و احترام به استحضار می رساند، بر اساس آراء واصله به این معاونت، با توجه به اینکه از سوی شعب بیست و پنجم و چهل و دوم دیوان عالی کشور در خصوص قابل پذیرش بودن یا نبودن درخواست فرجام خواهی از سوی تعدادی از متداعیین به رغم صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر استان در مورد برخی دیگر از متداعیین و غیر قابل تجزیه بودن رأی با استنباط متفاوت از مواد ۳۶۷، ۳۵۹ و ۴۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، آراء مختلف صادر شده، جهت طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور، گزارش امر به شرح ذیل تقدیم می شود: الف) به حکایت دادنامه شماره ۴۰۴۱۰۹۷، ۴۰۴۱۰۱۳۹۰۰۰، ۱۴۰۱۰۱۳۹۰۰۰، ۱۴۰۲/۸/۵ شعبه سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی محمدشهر، در خصوص شکایت آقای شهروز ... به طرفیت شهرداری کرج به خواسته ابطال سند رسمی و تأیید بطلان عقد وکالت و شکایت خانم آدرینا ... با ولایت قاسم ... به طرفیت ۱. آقای شهروز ... ۲. شهرداری کرج به خواسته ورود ثالث مبنی بر ابطال وکالت نامه و تأیید بطلان عقد وکالت به جهت عدم رعایت غبطه مولی علیه، چنین رأی صادر شده است...»؛ در خصوص دعوی خواهان شهرداری کرج به نمایندگی مجتبی ... به طرفیت خواندگان ۱. آدرینا ... و ۲. شهروز درخشی (اصالتاً و ولایتاً به عنوان ولی خوانده ردیف اول) به خواسته خلع ید از ... و اجرت المثل از تاریخ ۱۳۹۸/۳/۱۵ لغایت اجرای حکم با جلب نظر کارشناس و مطالبه خسارت دادرسی با عنایت به استرداد دادخواست در خصوص خواسته اجرت المثل قبل از جلسه اول رسیدگی، در خصوص

۱۹۴



آیین دادرسی مقایسه‌ای
Comparative Civil Procedure

سال اول / شماره اول
بهار و تابستان ۱۴۰۴



این خواسته مستند به بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار ابطال دادخواست صادر می گردد. در خصوص خواسته خلع ید و مطالبه خسارات دادرسی با عنایت به مالکیت رسمی خواهان و تصرف من غیر حق و بدون مجوز خواندگان مستند به مواد ۳۰۸ و ۳۱۱ قانون و نیز مواد ۱۹۸ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم به خلع ید خواندگان از پلاک مذکور و پرداخت هزینه دادرسی به میزان ۲۸۲۸۰۰۰ ریال به عنوان هزینه دادرسی و پرداخت مبلغ ۱۷۲۸۰۰۰ ریال به عنوان حقاللرحمه نماینده حقوقی خواهان صادر و اعلام می گردد ...» از این دادنامه، از یک طرف خانم آدرینا ... با ولایت آقای قاسم ... تجدیدنظرخواهی نموده که پس از ارجاع به شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان البرز، این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۰۱۳۹۰۰۰۳۳۲۷۴۱۰، با تأیید قسمتی از رأی بدوی، در مورد دعوای خلع ید ضمن نقض، قرار عدم استماع صادر کرده است و از طرف دیگر، آقای شهروز ... با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، مبادرت به تقدیم دادخواست فرجام خواهی نموده و متعاقباً شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۰۶۳۹۰۰۰۹۲۵۴۷۲ ۱۴۰۲/۱۱/۱۴، چنین رأی داده است: «اولاً، رسیدگی در محاکم نسبت به دعوای به صورت دو مرحله ای است و محکوم علیه دادنامه می تواند نسبت به آراء صادره از محاکم نخستین تجدیدنظرخواهی یا فرجامخواهی نماید در صورت دادخواست تجدیدنظرخواهی دیگر نمیتواند از دیوان عالی کشور درخواست فرجامخواهی نماید اما چنانچه این حق را اسقاط کرده باشد و یا از دادنامه تجدیدنظرخواهی نکرده باشد و دعوای مطروحه قابل فرجام در دیوان عالی کشور باشد محکوم علیه میتواند با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی یا انقضای مدت تجدیدنظرخواهی مبادرت به تقدیم دادخواست فرجامخواهی نماید و صرف اینکه دادگاه تجدیدنظر استان در رابطه با تجدیدنظرخواهی یکی از متداعیین در مورد دادنامه اظهارنظر کرده باشد مانعی در جهت ورود دیوان عالی کشور به درخواست فرجام خواهی نیست چرا که فرجامخواهی یک مرحله از مراحل دادرسی است و دیوان عالی کشور تکلیفی به تبعیت از رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر استان ندارد. هر چند در آن مرحله دعوای خلع ید با استدلالی ناصواب منتهی به نقض شده و قرار عدم استماع دعوا صادر شده است لکن آن استدلال مورد تأیید دیوان عالی کشور نیست. ثانیاً، شهرداری نسبت به ملک موصوف دارای علاقه مالکیت است و با استناد به سند رسمی با طرح دعوای خلع ید مراتب عدم رضایت خود را به ادامه تصرفات متصرف اعلام نموده که با اسقاط اذن ادامه تصرفات در حکم غصب است و نیازی به طرح دعوای الزام به تحویل نمیشد علی هذا با استناد به بند ۵ ماده ۳۷۱ و بند الف ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامه

معارض عنه، پرونده را جهت رفع نقص و صدور رأی مجدد به همان شعبه صادرکننده رأی منقوض اعاده می نماید.»

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۴۰۰/۱۱/۱۶ ۱۴۰۰۲۷۳۹۰۰۰۲۳۹۳۲۶۱ شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بجنورد، در خصوص دعوی آقایان علی اصغر و علی اکبر... با وکالت خانم مریم... به طرفیت ۱. آقای حبیب الله... و...، به خواستههای الزام به تنظیم سند رسمی ملک موضوع پرونده و اثبات وقوع بیع موضوع قرارداد به شماره... مورخ ۱۳۹۳/۵/۲۷ و فک رهن و الزام به انجام تعهد مبنی بر اخذ امتیاز برق اختصاصی و نصب کولرگازی، چنین رأی صادر شده است...»: دادگاه با توجه به اوراق و محتویات پرونده...، در خصوص اثبات وقوع بیع (اثبات قرارداد پیش فروش قدرالسهم یک باب مغازه به مساحت ۲۰/۰۲ مترمربع موضوع مبایعه نامه به شماره... مورخ ۱۳۹۳/۵/۲۷ و الزام خواننده ردیف اول (حبیب الله...) به تنظیم و انتقال سند رسمی مغازه دارای پلاک ثبتی... به مساحت ۲۰/۰۲ مترمربع و الزام ایشان به ایفای تعهد مبنی بر اخذ امتیاز برق مستقل و نصب کولرگازی برای مغازه مذکور و الزام ایشان به فک رهن از پلاک موصوف با پرداخت بدهی بانک کشاورزی...، با توجه به محتویات پرونده؛ لذا دادگاه دعوی خواهان را در خصوص باقیمانده ادعای خواهانها، محمول بر صحت تشخیص داده و مستنداً به مواد ۱۰، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۳۳۸ و ۳۶۲ قانون مدنی و مواد ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن تأیید و اثبات اصل بیع مغازه موضوع خواسته، حکم به محکومیت خواننده ردیف اول، حبیب الله... به حضور در یکی از دفاتر اسناد رسمی جهت انتقال سند، تنظیم و انتقال رسمی... به مساحت ۲۰/۰۲ مترمربع با حفظ حقوق مرتهن بانک کشاورزی و الزام ایشان به اخذ امتیاز برق مستقل و نصب کولرگازی و فک رهن پس از پرداخت بدهی بانک کشاورزی و پرداخت مبلغ ۳,۲۶۳,۹۰۰ ریال بابت خسارات دادرسی و پرداخت ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال بابت هزینه کارشناسی و حق الوکاله وکیل طبق تعرفه در حق خواهان ها صادر و اعلام می نماید...». از این دادنامه، از یک طرف آقای حبیب الله... تجدیدنظرخواهی نموده که پس از ارجاع به شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان شمالی، این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۱/۷/۲۳ ۱۴۰۱۱۲۷۳۹۰۰۰۱۵۵۶۹۴۷ قرار ردّ دعاوی خواهان نخستین را صادر کرده است و از طرف دیگر، بانک اقتصاد نوین با اسقاط حقّ تجدیدنظرخواهی از دادنامه نخستین، مبادرت به تقدیم دادخواست فرجام خواهی نموده و متعاقباً شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲/۷/۱۲ ۱۴۰۲۰۶۳۹۰۰۰۵۴۲۵۳۴، چنین رأی داده است: «... فرجام خواهی بانک اقتصاد نوین با نمایندگی آقای سیدعلی اکبر... و





خانم سمیرا ... نسبت به دادنامه شماره ۱۴۰۰۲۷۳۹۰۰۰۲۳۹۳۲۶۱ صادره از شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بجنورد، با توجه به محتویات پرونده قابل پذیرش نمی باشد، زیرا مطابق ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، آراء دادگاه های بدوی در صورتی که به جهت عدم تجدیدنظرخواهی به قطعیت رسیده باشند در موارد اعلامی در ماده مذکور قابل رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور میباشند، در حالی که در این پرونده از دادنامه فرجام خواسته توسط بانک پاسارگاد و آقای حبیب الله ... تجدیدنظرخواهی صورت گرفته و شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان شمالی با نقض دادنامه مذکور (دادگاه بدوی) قرار ردّ دعوی صادر نموده است. فلذا دادنامه فرجام خواسته قابل رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور نمیشود و با استفاده از وحدت ملاک ماده ۴۱۵ قانون مرقوم، قرار ردّ دادخواست فرجام خواهی صادر می گردد». چنانکه ملاحظه میشود، شعب بیست و پنجم و چهل و دوم دیوان عالی کشور، در خصوص قابل پذیرش بودن یا نبودن درخواست فرجام خواهی از سوی تعدادی از متداعیین به رغم صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر استان در مورد برخی دیگر از متداعیین و غیرقابل تجزیه بودن رأی با استنباط متفاوت از مواد ۳۶۷، ۳۵۹ و ۴۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اختلاف نظر دارند؛ به طوری که شعبه بیست و پنجم صرف تجدیدنظرخواهی برخی از اصحاب دعوا و صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر را مانع از رسیدگی به درخواست فرجام خواهی ندانسته، اما شعبه چهل و دوم در موارد مشابه با این استدلال که موضوع در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی و قرار صادر شده، موضوع را قابل رسیدگی فرجامی ندانسته است و قرار ردّ دادخواست صادر کرده است. بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخواست میگردد. معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیأت عمومی غلامرضا انصاری

۲-۱. نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه شماره ۱۴۰۳/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح ذیل اظهار عقیده مینمایم. حسب گزارش ارسالی ملاحظه میگردد اختلاف استنباط حاصل شده بین شعب بیست و پنجم و چهل و دوم دیوان عالی کشور در خصوص قابل پذیرش بودن و یا نبودن درخواست فرجام خواهی از سوی تعدادی از متداعیین به رغم صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر استان



در مورد برخی دیگر از متداعیین و غیر قابل تجزیه بودن رأی، به گونه ای که شعبه بیست و پنجم، تجدیدنظرخواهی برخی از اصحاب دعوی و صدور رأی از ناحیه دادگاه تجدیدنظر را مانع از رسیدگی فرجام خواهی ندانسته لیکن شعبه چهل و دوم در مورد مشابه قرار ردّ دادخواست را صادر نموده است. لذا با بررسی گزارش ارسالی و با عنایت به اینکه حسب ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی اصل بر استماع دعاوی مطرح شده است مگر اینکه مانع قانونی وجود داشته باشد و در خصوص دعاوی فرجامی حکم مقرر در ماده ۳۶۷ قانون مذکور ذیل استثنائات ماده ۳ ذکر شده قرار میگیرد و در مقام اجرا باید به قدر متیقّن اکتفا کرد یعنی اگر چه قانون گذار در ماده ۳۶۷ صدرالذکر شرط استماع دعاوی فرجام خواهی را قطعیت رأی به دلیل عدم درخواست تجدیدنظرخواهی اعلام نموده لیکن در فرض تردید نسبت به مواردی که محکوم علیهم متعدد باشند از حیث اینکه محقق شدن این شرط فرع بر آن است که رأی صادره نسبت به تمامی افراد قطعی شود یا خیر و یا به عبارت دیگر عدم تجدیدنظرخواهی هیچ کدام از اصحاب دعوی رکن تحقق آن شرط است یا خیر، اصل عدم جاری است فلذا عرفاً و قانوناً رأی نسبت به فردی که اقدام به تجدیدنظرخواهی نکرده و مهلت او تمام شده است قطعی تلقی و شرط مندرج در ماده ۳۶۷ نسبت به این فرد محقق و حقّ فرجام خواهی او ثابت است. مؤید این نظر رأی وحدت رویه شماره ۸۹۱ مورخ ۱۴۰۱/۲/۱۸ است چرا که رأی مذکور نیز نشأت گرفته از اطلاق عبارت «رأیی که به علت عدم تجدیدنظر قطعیت یافته بود» است که در آن رأی دیوان عالی کشور با توضیح دامنه شمول این عبارت موردی را که یکی از طرفین نسبت به رأی بدوی تجدیدنظرخواهی کرده اما رأی نسبت به طرف دیگر قطعی شده مشمول عبارت یاد شده تلقی کرده و برای کسی که رأی نسبت به او قطعیت یافته بود حقّ فرجام خواهی را به رسمیت شناخت. از طرفی مطابق موادّ مختلف قانون آیین دادرسی مدنی هرکدام از اشخاص و اصحاب دعوی که حکم به ضرر آنها صادر شود حسب مورد حق و اخواهی، تجدیدنظرخواهی و یا فرجامخواهی را دارند و انتخاب مرجع با خود ذی نفع است و بر فرض که بین تصمیمات مرجع عالی و تالی در موضوع واحد، تعارض وجود داشته باشد در قانون آیین دادرسی مدنی روش حل اختلاف و تعارض پیش بینی شده است. لازم به ذکر است که بر اساس اصل چهارم قانون اساسی نیز هیچ کس نمیتواند اعمال حق خود را موجب اضرار به حق دیگران قرار دهد پس به اعتبار مقررات استثنایی در ذیل ماده ۳۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی نمیتوان حق مشروع و تضمین شده قانونی در مرحله ای از دادرسی را از یکی از اصحاب دعوی سلب نمود. لذا من حیث المجموع نظر قضات محترم شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور را مطابق با قانون و قابل تأیید میدانم.

۳-۱. رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵/۱۳/۰۹/۱۴۰۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور:

«در مواردی که یکی از متداعیین، در مهلت تجدیدنظر نسبت به رأی صادر شده از دادگاه نخستین در موضوعاتی که قابل تجزیه و تفکیک نیست، تجدیدنظرخواهی نموده و در مورد آن، رأی قطعی صادر شده باشد، صرف صدور رأی از سوی دادگاه تجدیدنظر، موجب از بین رفتن حق فرجام خواهی سایر اصحاب دعوا که حق تجدیدنظرخواهی خود را به استناد رأی وحدت رویه ۸۱۹/۱۶/۱۴۰۱ اسقاط نموده و یا با انقضاء مهلت از این حق استفاده نکرده باشند، نخواهد شد. لذا شعب دیوان عالی کشور مطابق مواد ۲، ۳، ۳۶۷ و ۴۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مکلفند به دعوی اقامه شده برابر مقررات رسیدگی کنند. بنا براین، رأی شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد با اکثریت آراء اعضای هیأت عمومی صحیح و قانونی تشخیص داده می شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است.»

۱۹۹



آیین دادرسی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی درباره رأی وحدت رویه ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

۲- متن سخنرانی استادان و نقدهای وارد شده

در این بخش به ترتیب استادان از جمله آقای دکتر حسن محسنی (عضو هیات علمی دانشگاه تهران)، آقای دکتر فریدون نهرینی (عضو هیات علمی دانشگاه تهران) و آقای دکتر عبدالله علیزاده (قاضی پیشین دیوان عالی کشور) به ایراد سخنرانی و نقد پرداخته اند که در ادامه آورده میشود.

۲-۱. دکتر حسن محسنی:

به نام خدا و با عرض سلام و ادب خدمت حضار محترم، به ویژه جناب آقای دکتر علیزاده. آقای دکتر مجید غمامی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، که ریاست هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی دانشگاه تهران را بر عهده دارند، بنا بود در خصوص این هسته، اهداف و کارکردهایش صحبت کنند ولی به علت عذر پیشآمده امکان حضور در این جلسه را ندارند. اینک، اشاره کوتاهی به این موارد میشود و سپس از آقای دکتر نهرینی خواهش می کنم که برای سخنرانی تشریف بیاورند. به طور خلاصه، دانشگاه به دنبال تخصصی کردن گروه های آموزشی است؛ گروه هایی که امور پژوهشی و آموزشی را توأمان انجام می دهند. این گروه ها می توانند در زمینه های مختلف تخصصی شوند و لازمی



آن، داشتن برنامه‌های جامع تحقیقاتی است. چند استاد می‌توانند این برنامه‌های جامع را به تصویب رسانده و یک «هسته» تأسیس کنند. در حقیقت، این هسته‌ها فعالیت‌های تخصصی، علمی، آموزشی و پژوهشی آن گروه‌ها را بر عهده می‌گیرند. هسته «عدالت و آیین دادرسی مدنی» دانشگاه تهران، در اسفند سال گذشته (۱۴۰۳) با همت آقایان دکتر غمامی، دکتر نهرینی و اینجانب، به همراه برنامه جامع به معاونت پژوهشی و فناوری دانشگاه تهران ارائه شد و در نهایت، در تاریخ ۱۱ اسفند به تصویب شورا رسید و فعالیت خود را آغاز کرد. این هسته برنامه‌های مختلفی دارد. برای مثال، این هسته می‌تواند اعضای از بیرون دانشگاه داشته باشد؛ یعنی متخصصان حوزه‌های مرتبط می‌توانند به عضویت آن درآیند. با افتخار عرض می‌کنم که جناب آقای دکتر علیزاده که امروز برای سخنرانی تشریف آورده‌اند، یکی از این اعضا هستند. ایشان ریاست محترم یکی از شعب دیوان عالی کشور را بر عهده داشته و از قضات برجسته و تأثیرگذار در رویه قضایی دیوان عالی کشور بوده‌اند. من خود شاهد بودم که در موضوعات بسیار مهم با تأثیرات کلان و کشوری، آقای دکتر علیزاده پیش از طرح مسائل در هیئت عمومی، آن‌ها را به بحث می‌گذاشتند، نظر اساتید و اعضای هیئت علمی را جویا می‌شدند و با مطالعه کامل در هیئت عمومی حاضر شده و از دیدگاه‌های علمی که به اجرای درست حقوق مردم کمک می‌کرد، دفاع می‌نمودند. برای نمونه، ایشان بیش از ۱۰ سال رئیس شعبه دیوان بوده‌اند و در مجموعه‌هایی که سالانه از سوی دیوان عالی منتشر می‌شود، می‌توان مشروح مذاکرات را ملاحظه کرد. هیچ رأی اصراری یا وحدت رویه‌ای نیست که آقای دکتر علیزاده پیرامون آن صحبت نکرده و مواضع قانونی را تبیین نکرده باشند. این موضوع، اهمیت عضویت ایشان در هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی را نشان می‌دهد که ان شاء الله تشریفات مقدماتی آن در معاونت پژوهشی دانشگاه طی خواهد شد. این هسته، تعدادی اعضای همکار نیز دارد که تعداد زیادی از آن‌ها اکنون در این جمع حضور دارند. همگی این عزیزان دانش‌آموختگان دوره دکتری دانشگاه تهران هستند یا در حال نگارش رساله دکتری خود می‌باشند و در زمینه آیین دادرسی مدنی فعالیت کرده‌اند. این افراد به تدریج به عنوان عضو همکار به هسته پژوهشی ملحق می‌شوند و ما از تلاش‌ها و زحماتشان بهره‌مند خواهیم شد. بدین ترتیب، هسته می‌تواند از دانشگاه به صنعت و دانش‌آموختگان متصل شده و با ایجاد این پیوند، دانش را به‌روز و متحول ارائه کند. هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی، از وزارت ارشاد تقاضای مجوز برای یک مجله با عنوان «آیین دادرسی مدنی تطبیقی» نیز کرده است که مسئولیت آن با بنده بود. این مجله هیئت تحریریه بسیار خوبی دارد و همین‌جا از آقای دکتر علیزاده دعوت می‌کنم که افتخار داده و عضویت در هیئت تحریریه مجله ما را نیز بپذیرند. هیئت

تحریریه ما شامل اعضای ملی و بین‌المللی است. تاکنون چهار استاد مطرح و شناخته‌شده بین‌المللی در حوزه آیین دادرسی مدنی، مانند پروفیسور لوئیک کادیه، پروفیسور اوزلاک، خانم سیلویستری و آقای دکتر مجید پوراستاد، عضویت در هیئت تحریریه بین‌المللی مجله را پذیرفته‌اند و این کار با همکاری شما عزیزان ارتقا خواهد یافت. من به همین مقدار بسنده می‌کنم. از آقای دکتر نهرینی خواهش می‌کنم، اگر صلاح می‌دانند، به عنوان عضو هسته، خدمت آقای دکتر علیزاده خوشامد بگویند، زیرا آقای دکتر مجید غمامی نتوانستند حضور یابند و ما باید وظیفه رئیس محترم را انجام دهیم. بفرمایید.

۲-۲. دکتر فریدون نهرینی:

به نام خداوند جهان آفرین، جهان آفرین را هزار آفرین. درود و سلام دارم خدمت همه حضار گرامی، دانشجویان عزیز، همکاران گرامی و مهمان ارجمندمان جناب آقای دکتر علیزاده. به همه بزرگوارانی که در این جلسه حضور دارند، خوشامد می‌گویم. همان‌طور که آقای دکتر محسنی فرمودند، این هسته مدتی است که به همت ایشان، آقای دکتر غمامی و بنده فعال شده است. در گذشته نیز مطالبی در گروه حقوق خصوصی مطرح بود. آقای دکتر صادقینشاط را خدا رحمت کند؛ زمانی که مدیر گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده بودند، چند سال پیش به ایشان پیشنهاد کردم که در جلسات گروه، از هر یک از همکاران خواهش کنیم تا درباره یک موضوع در حوزه حقوق خصوصی سخنرانی کنند. اساتیدی که در این دانشکده تدریس می‌کنند، هر یک در شاخه‌ای تخصص دارند و این امکان فراهم است که چنین برنامه‌ای به هم‌افزایی علمی برای همه اعضای گروه منجر شود. این امر به‌ویژه با توجه به رشد رشته حقوق در دنیا اهمیت دارد و این دانشکده نیز بدون تعارف، یک دانشکده شاخص در کشور است. در میان تمام دانشکده‌های حقوق، چه دولتی و چه خصوصی، اینجا هم از حیث امکانات پژوهشی و هم آموزشی، ظرفیت بسیار خوبی دارد. وقتی این هسته تشکیل شد، یکی از پیشنهادات من این بود که برای جلسات خودمان حتماً سخنران داشته باشیم. آقای دکتر محسنی به محض ارائه این پیشنهاد، گفتند: «خود شما اولین نفر باشید». عرض کردم که واقعاً برای من مقدور نیست، ولی می‌توانیم با همکاران دیگر شروع کنیم. در نهایت، ما سه نفر به این نتیجه رسیدیم که آقای دکتر علیزاده زحمت این کار را بکشند و ایشان نیز محبت کرده، لطف نمودند و قبول زحمت کردند. نکته‌ای که می‌خواهم به آن بپردازم و بسیار مهم است، این است که ما تاکنون در کشور به این میزان به قواعد دادرسی و آیین دادرسی اهمیت نمی‌دادیم. معمولاً دانشکده‌ها فقط یک استاد آیین دادرسی مدنی داشتند و شما با استاد دومی مواجه نبودید. در مقطع کارشناسی،

۲۰۱



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته
پژوهشی عدالت و
آیین دادرسی مدنی
درباره رأی وحدت
رویه ۸۵۵ هیئت
عمومی دیوان عالی
کشور



یک استاد هر سه درس را تدریس می‌کرد. به خاطر دارم، بر اساس نوشته‌ها و تاریخچه دانشکده، وقتی مرحوم آقای دکتر متین دفتری در اینجا تدریس می‌کردند (البته من ایشان را زیارت نکرده‌ام) ایشان تنها استادِ مدرس این درس بودند. پس از ایشان و در همان زمان آقای دکتر جواد واحدی (خدا رحمتشان کند) که از اساتید به‌نام و خوب این دانشکده بودند، به عنوان دانشیار در کلاس و کنار استاد می‌نشستند. بنابراین، پس از شادروان دکتر متین دفتری، استاد محترم این دانشکده، آقای دکتر واحدی مسئولیت آموزشی و پژوهشی را پذیرفتند. تا جایی که به یاد دارم، پس از این دو بزرگوار، اینجا استاد دادرسی مدنی نداشت، جز آقای دکتر صدرزاده افشار. آقای دکتر صدرزاده که بیشتر «ادله اثبات دعوا» تدریس می‌کردند ولی «دادرسی مدنی» هم داشتند. با این حال، استادان شاخص همان‌ها بودند. پس از مدتی، این مسئولیت به آقای دکتر غمامی واگذار شد و ایشان تقبل کردند. سپس آقای دکتر محسنی فارغ‌التحصیل شدند که از اساتید بسیار خوب این دانشکده با سوابق عالی هستند. در نهایت، این هسته به این دلیل شکل گرفت که اینجا چندین مدرس دادرسی مدنی دارد و فکر نمی‌کنم دانشکده دیگری حدود ۴ یا ۵ مدرس در این زمینه داشته باشد. باید این اتفاق را و به‌ویژه تأسیس هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی را، به فال نیک بگیریم. این رویداد بسیار خوبی است که در این دانشکده رخ داد و مصوب شد. مجله‌ای هم که آقای دکتر محسنی فرمودند، حتماً مجله خوبی خواهد شد. این در حقیقت یک رشته بسیار تخصصی در اینجا است که رشته‌های آیینی دیگر، به‌ویژه آیین داور، دادرسی‌های اداری، اساسی و البته کیفری را به خود پیوند می‌زند، هر چند ما در این رشته فقط روی دادرسی مدنی کار می‌کنیم. شاید به دلیل اینکه دستی در پژوهش و آموزش دادرسی دارم، کمی نسبت به این رشته تعصب داشته باشم و آن را بالاتر از سایر شاخه‌های حقوق بدانم و بقیه رشته‌ها را تحت تأثیر آن ببینم. البته برای این دیدگاه دلایلی دارم که اینجا مجال طرح آن نیست. موضوع بحث امروز، نقد رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ دیوان عالی کشور است که به دعاوی قابل تجزیه و غیرقابل تجزیه و تأثیر آن‌ها بر فرایند دادرسی، طرق شکایت از آراء، و حتی اعتبار امر قضاوت‌شده می‌پردازد. چه کسی شایسته‌تر از آقای دکتر عزیزاده که با دانش و تجربه ارزشمندشان در این زمینه، سال‌های سال بر مسند قضاوت در دیوان عالی کشور تکیه زده‌اند؟ همان‌طور که آقای دکتر محسنی فرمودند، ایشان تجربه گران‌بهای دارند و اینجا بهترین فرصت برای بهره‌مندی از دانش، تجربیات و نگرش ایشان است. سخن را به پایان می‌برم و از آقای دکتر عزیزاده دعوت می‌کنم تا در خدمتشان باشیم و با جان و دل به فرمایشاتشان گوش فرا دهیم.

به نام خدا، به نام آنکه جان را فکرت آموخت. مسرورم که امروز در این جمع ارزشمند و نشست علمی که به ابتکار انجمن علمی دانشکده و هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی شکل یافته، حضور دارم. من نیز دهه‌های گذشته از همین جنس شما عزیزان بوده‌ام. اولین بار در سال ۱۳۵۵ وارد همین دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم و تمام تحصیلاتم را نیز در همین دانشکده ادامه دادم. با اینکه موقعیت‌هایی برای رفتن به خارج از کشور وجود داشت، اما تحصیلات مقدماتی و تکمیلی را در دانشکده خودمان پی گرفتم. حدود ۱۴-۱۵ سال نیز، همان‌طور که جناب دکتر محسنی مستحضرند، در همین دانشکده تدریس کردم. بسیار خرسندم که در این جمع فرهیخته حضور دارم، به‌خصوص در کنار اساتید برجسته هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی؛ بزرگوارانی با دانش و تخصص بالا همچون جناب آقای دکتر محسنی، جناب آقای دکتر نهرینی و جناب آقای دکتر غمامی. این‌ها شاخص‌های علمی ما در عصر کنونی و خلف صالحی برای اساتید بزرگوار گذشته این دانشکده هستند و این افتخار بزرگی است.

در رابطه با موضوع بحث، همان‌طور که اشاره شد دیوان عالی کشور رسالت و مسئولیت بسیار خطیری در عرصه قضا، هدایت دادرسی منصفانه و نظارت بر مراجع قضایی کشور دارد. ایجاد وحدت رویه، یکی از عمده کارهای شاخص دیوان عالی کشور در نظام قضایی است. قضات با اندیشه‌ها، مطالعات و نظرات مختلف، آرای متفاوتی صادر می‌کنند. ایجاد وحدت نظر در این میان، البته وحدت نظر نه به معنای تفکر یکسان، بلکه به معنای هدایت این افکار است که این رسالت در دیوان عالی انجام میشود؛ زیرا باب اجتهاد باید باز باشد تا اندیشمندان بتوانند تفکرات خود را بر مبانی علمی استوار سازند. با این حال، ما در نظام قضایی نیز مشکلاتی داریم. اگر بنبیه‌های علمی دانش‌آموختگان ما قوی، دقیق و غنی باشد، امر قضا در دستگاه قضایی به‌خوبی پیش خواهد رفت. اما اگر به مدرک‌گرایی اکتفا کنیم، کار قضاوت به این سادگی نیست. امروز دستگاه قضایی نیز بی‌نیاز از آموزش نیست. بسیاری از افرادی که بنبیه‌های علمی‌شان در همین دانشگاه‌ها شکل گرفته، بخشی از اوقات خود را صرف آموزش‌های تخصصی ضمن خدمت برای قضات می‌کنند. ما هم اکنون برای قضات هفت استان، دوره‌های آموزشی مجازی و برخط برگزار می‌کنیم. برای داشتن یک دستگاه قضایی عالمانه، عدالت‌محور و مبتنی بر دانش روز، نیازمند آموزش مستمر حتی برای قضات است. آرای وحدت رویه در دیوان عالی کشور، مباحث چالشی بسیاری دارد. وقتی اساتید دانشگاه، وکلا و قضات با تهاوت آرا در دادگاه‌ها مواجه می‌شوند، آن را





به هیئت عمومی دیوان عالی کشور ارائه می‌دهند تا بررسی شود. این رأی وحدت رویه نیز یکی از همین موارد است. در ادامه عرض خواهم کرد که برخی از این مشکلات و موانع، ناشی از نظام تقنینی ما نیز هست. شما به عنوان دانش‌پژوهان و آینده‌سازان عرصه حقوق و قضا، باید به این مسائل آگاه باشید. برخی از آرای صادرشده در نظام قضایی ما با استانداردهای علمی حقوقی لازم متأسفانه فاصله دارد و حل این مشکل نیازمند این است که باید در مراکز آموزشی یا دانشگاهها نسبت به حل آنها و ایجاد بنیه قوی علمی اقدام لازم انجام شود. نظام تقنینی ما پایه‌پای رویه قضایی پیش نرفته است و یکی از نقایص آن در همین رأی وحدت رویه بروز کرده است. قانون‌گذار، مرحله فرجام‌خواهی را که مرحله سوم و پایانی دادرسی در دعاوی حقوقی است، متأسفانه جز در موارد محدود مانند احوال شخصیه، از نظام قضایی ما حذف کرده است. در نظام تقنینی ما مرحله نخستین و تجدیدنظر (استیناف) پیشبینی شده است، اما مرحله فرجامی که باید پس از تجدیدنظر باشد، وجود ندارد. آرای دادگاه‌های تجدیدنظر ما در دعاوی حقوقی، قابلیت فرجام‌خواهی ندارند و این یکی از مشکلات بزرگ تقنینی کشور است. اگر مرحله فرجامی وجود داشت و بر آرای مرحله تجدیدنظر، نظارت عالی‌ترین مرجع قضایی (دیوان عالی کشور) اعمال می‌شد، این مسائل به وجود نمی‌آمد. در مقایسه با نظام‌های حقوقی و قضایی دیگر، ما بیشترین تعداد آرای وحدت رویه را داریم. این موضوع، که بر مبنای دقیقی عرض می‌کنم، ناشی از نقایص و مشکلات نظام تقنینی ماست. امیدوارم با تشکیل همین هسته پژوهشی، این نقایص از نظام تقنینی در بخش آیین دادرسی مدنی برطرف شود. حدود ده سال پیش، تلاش کردیم یک انجمن آیین دادرسی مدنی تأسیس کنیم تا این مشکلات را حل کنیم، که با موانعی روبرو شد. برای آرای که در دادگاه‌های عمومی حقوقی صادر می‌شوند، دو طریق اعتراض در نظر گرفته شده: تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی. البته جالب اینجاست که این امر اختیاری است؛ یعنی محکوم علیه یا ذینفع می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند، یا پس از انقضای مهلت تجدیدنظر یا پس از اسقاط حق تجدیدنظر (که رأی وحدت رویه ۸۱۹ نیز در این خصوص صادر شده)، مستقیماً از رأی بدوی فرجام‌خواهی نماید. همین مبنای قانونی در مواد ۳۳۱ و ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی، موجب بروز مشکلات امروزی و شکل‌گیری این بحث وحدت رویه شده است. در دعاوی غیرقابل تجزیه و تفکیک، به‌خصوص زمانی که اصحاب دعوا متعدد هستند، رأی بدوی صادر می‌شود. سپس، برخی به دلخواه خود تجدیدنظرخواهی و برخی دیگر فرجام‌خواهی می‌کنند و از اینجا این تفکیک و اختلاف ایجاد می‌شود. موضوع این رأی وحدت رویه نیز همین است. به دیگر سخن، یک رأی از دادگاه نخستین علیه چند نفر صادر شده است؛ برخی بر آن هستند که

نسبت به آن رأی، تجدیدنظرخواهی کنند و بعضی دیگر مایل به فرجامخواهی هستند. با توجه به عناصر و مواردی که در گزارش رأی وحدت رویه آمده، چند نکته را در ادامه بیان می‌کنم.

۲-۳-۲. تحلیل ماهوی

اولین مبنای صدور این رأی وحدت رویه بر اساس اختلاف نظر ایجاد شده میان دو شعبه دیوان عالی کشور میباشد که در مقام رسیدگی به اعتراضات بهعمل آمده از رأی نخستین صادره از حیث تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی به وجود آمده است. شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور معتقد است چون حق تجدیدنظرخواهی و حق فرجامخواهی در قانون به عنوان دو حق مستقل و در عرض هم (نه در طول هم) شناخته شده‌اند، هر دو قابل اعمال هستند. به عبارتی، به شخص این اختیار داده شده که یا حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کرده یا پس از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی اقدام به فرجامخواهی نماید یا اینکه تجدیدنظرخواهی کند و منتظر نتیجه این مرحله بماند. بنابراین، شعبه موصوف بر این دیدگاه است که چون دو حق مستقل و مکنتب وجود دارد حتی اگر تعدادی از متداعیین نسبت به رأی بدوی تجدیدنظرخواهی کنند و هر رأیی که از دادگاه تجدیدنظر صادر شود، این امر مانع از حق دیگران برای فرجامخواهی پس از انقضای مهلت تجدیدنظر یا اسقاط حق تجدیدنظر نمی‌شود. بر این بنیاد، نظر به در عرض هم بودن این دو حق، هر کدام بهطور مستقل قابل اعمال میباشند.

از سوی دیگر، شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور (شعبه سابق بنده)، نظر دیگری دارد. آن‌ها معتقدند در دعاوی غیرقابل تجزیه و تفکیک، اگر دعوا (پرونده) به دادگاه تجدیدنظر منتقل شود، هر رأیی که از این مرجع صادر شود نسبت به به افرادی که تجدیدنظرخواهی نکرده‌اند نیز تسری می‌یابد و مستند آن را مواد ۳۵۹، ۴۰۴ و ۳۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی قرار داده‌اند. این مواد بیان می‌کنند که آرای صادره در مراحل وخواهی، تجدیدنظر و فرجام، فقط در حق معترضان مؤثر است، مگر اینکه رأی قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در اینصورت نسبت به اشخاصی که وخواهی، تجدیدنظرخواهی یا فرجامخواهی نکرده‌اند نیز مؤثر است.

منظور از آراء غیرقابل تجزیه و تفکیک چیست؟ هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی به تعرف و بیان این موضوع پرداخته نشده است ولی با توجه به مبانی نظری و علمی میتوان اینگونه بیان داشت که این آراء در دعایی صادر می‌شوند که میان خواهان‌ها و خواندگان متعدد، منافع مشترکی در اقامه دعوا یا دفاع از آن وجود دارد و رأیی که در این

۲۰۵



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته
پژوهشی عدالت و
آیین دادرسی مدنی
درباره رأی وحدت
رویه ۸۵۵ هیئت
عمومی دیوان عالی
کشور

نوع دعاوی صادر میشود نیز میان اصحاب متعدد دارای نفع مشترک است. قانون‌گذار در سه ماده پیشگفته بیان می‌کند که در چنین دعاوی، رأی صادر شده حتی نسبت به افرادی که اعتراض نکرده‌اند نیز تسری می‌یابد، زیرا حقوق آن‌ها مشاعی و غیرقابل تفکیک است. البته این بحث خود نیازمند یک نشست جداگانه است.

پس، این مورد به عنوان یک مبنا در نظر گرفته میشود. شعبه ۲۵ بیان میدارد: این حق مستقلی است و تجدیدنظرخواهی یک طرف، حق فرجام‌خواهی طرف دیگر را از بین نمی‌برد. دیدگاه شعبه ۴۲ این است که اگر پرونده به دلیل تجدیدنظرخواهی برخی افراد به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود و آن دادگاه رأی بدوی را پیش از رسیدگی دیوان عالی کشور نقض کرد، دیگر رأیی باقی نمی‌ماند که قابلیت فرجام‌خواهی داشته باشد. بر اثر این اختلاف استنباط از مواد قانونی، موضوع در شورای علمی دیوان عالی کشور مطرح شد و پس از تأیید قابلیت طرح، به هیئت عمومی رفت. رسیدگی‌های ما دو مرحله‌ای است (ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی)؛ اما متأسفانه ماده ۳۳۰ همان قانون، آرای دادگاه‌های عمومی را مگر در موارد مصرح، قطعی دانسته است.

همان‌طور که گفتیم، در دعاوی حقوقی، فرجام‌خواهی از رأی مرحله تجدیدنظر وجود ندارد و این رأی وحدت رویه، محصول همین خلأ قانونی است. اصل ۱۶۱ قانون اساسی، وظیفه دیوان عالی کشور را نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم می‌داند که شامل دادگاه‌های تجدیدنظر نیز می‌شود، اما قانون‌گذار بخشی از آرای حقوقی را از این نظارت خارج کرده است. در این موارد اگر اشخاص به آرای که در دعاوی حقوقی از دادگاه تجدیدنظر صادر میشوند اعتراض داشته باشند به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ارجاع داده می‌شوند که اشکالات زیادی دارد. من ۴۲ سال از عمرم را در دستگاه قضایی گذرانده‌ام و بسیاری از قضات دیگر نیز چنین تجربیاتی دارند که باید دست‌به‌دست هم دهیم و نظام تقنینی را اصلاح کنیم. امیدوارم این هسته پژوهشی، این موضوع را در اولویت کاری خود قرار دهد. حال، ایرادات چیست؟

دیوان عالی کشور در این رأی، تنها از وجود یک حق دفاع کرده است. با این توضیح که ماده ۳۶۷ به افراد حق فرجام‌خواهی داده یا بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۸۱۹ با اسقاط حق تجدیدنظر میتوان اقدام به فرجام‌خواهی کرد که این خود، حق قانونی و مستقل است و بر همین بنیاد، شعبه ۲۵ دیوان نیز بر این حق مسلم، قانونی و مكتسب پافشاری کرده است. اما شعبه ۴۲ معتقد است با اعمال حق تجدیدنظرخواهی برخی از محکوم‌علیه‌هم و سپس نقض رأی بدوی در مرحله تجدیدنظر، دیگر موضوعی برای فرجام‌خواهی باقی نمی‌ماند و بر این اساس دیوان عالی کشور حق ورود ندارد.



۳-۲. نقدهای وارده به رأی

هیئت عمومی دیوان عالی کشور با صدور این رأی، یک تعارض ظاهری را حل کرده، اما دو مشکل جدید افزوده است. نقد من نیز از همین جهت است.

قضات از من می‌پرسند که این رأی وحدت رویه را چگونه اجرا کنیم؟ رأی می‌گوید هم حق تجدیدنظرخواهی وجود دارد و هم حق فرجام‌خواهی. حال اگر دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را نقض کند _ رأیی که به همه تسری یافته _ دیوان عالی در مرحله فرجام‌خواهی به کدام رأی رسیدگی کند؟ آیا رأی از بین رفته را احیا کند؟ دیوان عالی به درستی بیان داشته که حق فرجام‌خواهی وجود دارد، اما اینکه این حق با رأی دادگاه تجدیدنظر از بین برود، نیاز به نص قانونی دارد. از طرفی، اگر دیوان عالی وارد شود و رأیی برخلاف رأی تجدیدنظر صادر کند، این تعارض چگونه حل خواهد شد؟ این یک مساله است.

مطلب دوم این است که اگر تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی همزمان انجام شود، پرونده از حیث تقدم و تأخر به کجا باید ارسال شود؟ رأی وحدت رویه در این باره سکوت کرده است. این رأی شاید در مبنا و اساس درست باشد، اما در عمل، دادگاه‌ها را با مشکل مواجه کرده است. آیا مرجع عالی می‌تواند رأی مرجع تالی (تجدیدنظر) را که قابل فرجام نیست، نقض کند؟

من یک راهکار دارم: تا زمان اصلاح نظام تقنینی، اگر تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی همزمان بود، به دلیل اولویت و نظارت مرجع عالی بر مرجع تالی، پرونده ابتدا به دیوان عالی کشور ارسال شود. البته برخی پیشنهاد می‌دهند که چون دادگاه تجدیدنظر مرجع ماهیتی است، پرونده ابتدا به آنجا برود؛ اما اگر رأی ماهیتی آن مرجع با نظر دیوان در مرحله فرجام مغایر بود، چه باید کرد؟ راهکار این است که اولویت مرجع عالی را بپذیریم. اگر پرونده ابتدا به دیوان عالی کشور برود و هر رأیی صادر شود، می‌توانیم بگوییم مرجع تالی (تجدیدنظر) مکلف به تبعیت از آن است و زمینه برای رسیدگی مجدد در آن مرجع باقی نمی‌ماند. البته اگر نظر آن مرجع مخالف باشد، باز هم مشکل باقی است.

۴-۲. دکتر حسن محسنی:

۱-۴-۲. مقدمه و تحلیل

حقیقتش این بود که بنا بود تنها جناب آقای دکتر علیزاده به سخنرانی بپردازند و ما بهره ببریم. اما دوستان انجمن پیشنهاد کردند که برای پوشش ابعاد حقوق مدنی و آیین دادرسی، آقای دکتر بادینی هم حضور داشته باشند که ایشان حضور ندارند. و بر همین اساس، دوستان انجمن خواستند یکی از اساتید دانشکده آقای دکتر علیزاده را همراهی کند و بنده

۲۰۷



آیین دادرسی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته
پژوهشی عدالت و
آیین دادرسی مدنی
درباره رأی وحدت
رویه ۸۵۵ هیئت
عمومی دیوان عالی
کشور



با افتخار پذیرفتم. برای اینکه موضوع برای دانشجویان کارشناسی حاضر در جمع روشن‌تر شود، توضیح مختصری می‌دهم. تعهدات یا از هم تفکیک شده‌اند یا این‌طور نیستند و اصل بر جدایی منافع فردی است. اشتراک منافع امری استثنایی با قواعد استثنایی است. ما با دعوایی مواجهیم که در آن‌ها منافع مشترک مطرح است، مانند مسئولیت تضامنی. در این موارد، قواعد عمومی آیین دادرسی که برای دعوی فردی طراحی شده، کاربرد ندارد. این موضوع از قدیم در سه حوزه محل بحث بوده است: ۱. حقوق ماهوی (تضمین و منافع مشترک)، ۲. آیین رسیدگی به این دعوی، و ۳. صدور رأی. موضوع چهارم که امروز محل بحث ماست و معمولاً از آن غفلت شده، این است که اگر طرق شکایت در عرض هم باشند، در رأی چگونه باید عمل کرد؟ در حقوق ما، قواعد ماهوی و آیین رسیدگی در تعهدات مشترک تا حدی مشخص است؛ مثلاً اگر دعوای غیرقابل تجزیه علیه همه شرکا طرح نشود، در مرحله نخستین قرار عدم استماع صادر می‌شود. در صدور رأی نیز تجزیه‌ناپذیری تعهدات تا حدی مشخص بوده و تئوری تسری رأی بر اساس نظریه نمایندگی پذیرفته شده است (مواد ۳۰۸، ۳۵۹ و ۴۰۴). اما در طرق شکایت، به‌ویژه وقتی طرق شکایت عرضی هستند، چه باید کرد؟ راهکار آقای دکتر عزیززاده، طرق اعتراض طولی بود؛ یعنی رسیدگی ابتدا در فرجام و سپس در تجدیدنظر. اما چون عرضی هستند، حقوق و تعهدات قابل اجرای همزمان هستند. در حقوق فرانسه سه راه حل پیش‌بینی شده است: ۱. خود دادگاه در مرحله رسیدگی، ذی‌نفع را دعوت می‌کند. مثلاً اگر دعوا راجع به مال مشاعی بود دادگاه شریک مشاع را جهت دفاع به دادرسی فرا می‌خواند.

۲. دادگاه طریقه شکایت یک نفر از کسانی که حق شکایت دارند را به تنهایی نمی‌پذیرد ولی قرار هم صادر نمی‌کند و مهلتشان نیز سپری نمی‌شود و حق شکایت بقیه را محفوظ نگه می‌دارد. به عبارتی اگر دعوا قابل تجزیه و تفکیک نباشد و فقط یک نفر از دادباخته‌ها علیه یک نفر از دادرزها اعتراض کند در این فرض، هم حق تجدیدنظرخواهی آن دسته از محکوم‌علیه‌می که طرف شکایت قرار نگرفته‌اند محفوظ می‌ماند و در مقابل، مهلت تجدیدنظرخواهی آن عده از محکوم‌المهمی که در شکایت، نامی از آنها برده نشده است سپری نمی‌شود.

۳. این افراد هر زمان بخواهند می‌توانند به فرآیند شکایت ملحق شوند چون ثالث محسوب نمی‌شوند. آن‌ها با این روش، نظریه قدیمی تسری و نمایندگی را که قانون ما از آن اقتباس شده است را کنار گذاشته‌اند و مانع موجود در قانون کنونی ما را ندارند. موضوع این رأی، فرضی نیست که یک شخص نسبت به یک رأی دومنظوره (مثلاً خلع ید و اجرت‌المثل) همزمان نسبت به یکی از خواسته‌ها تجدیدنظرخواهی و نسبت به خواسته دیگر، فرجام‌خواهی کند.



موضوع رأی، فرضی است که یک رأی، چند طرف دارد؛ یعنی یک رأی توسط چند نفر از محکوم علیهم، همزمان قابل تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی است. با این توضیح که ممکن است چند نفر از محکوم علیهم حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کرده‌اند و از این منظر، رأی به‌طور همزمان قابل تجدیدنظر و فرجامخواهی باشد. تا قبل از این رأی، رویه قضایی نانوشته این بود که ابتدا به تجدیدنظرخواهی و سپس به فرجامخواهی رسیدگی می‌شد، با این استدلال که رسیدگی ماهیتی بر رسیدگی شکلی تقدم دارد.

مشکل این رأی این است که راهکار را در موضوعات غیرقابل تجزیه و تفکیک مجری میداند و عکس آن را نپذیرفته است. یعنی در دعاوی قابل تجزیه و تفکیک، رسیدگی تجدیدنظر ممکن است موجب انتفای رسیدگی فرجامی بشود، در حالی که عکس این گزاره میتواند درست باشد؛ یعنی در موارد قابل تجزیه و تفکیک، احتمال انتفای رسیدگی فرجامی خیلی نادر است ولی در دعاوی غیرقابل تجزیه، تحقق این اتفاق وجود دارد.

ذهنیت دیوان عالی این بوده که ما به هر دو اعتراض (تجدیدنظر و فرجام) رسیدگی می‌کنیم و هر رأیی که دادگاه تجدیدنظر صادر کرد نسبت به کسانی که تجدیدنظرخواهی نکرددهاند تسری میدهم و دیوان عالی هم رسیدگی کند و هر رأیی که صادر شد نسبت به آنهایی که فرجامخواهی نکرددهاند قابل تسری است؛ پس در نتیجه این رأی دیوان عالی کشور است که موضوع را حل و فصل میکند. این حرف خوب است، اما باید میان فرضی که رأی تجدیدنظر به سود تجدیدنظرخواه است و فرضی که به ضرر اوست، تفکیک قائل شد. در فرضی که رأی به سود تجدیدنظرخواه است بالطبع میتواند به سود فرجامخواه هم باشد چون فرجامخواه هم از رأی مورد اعتراض متضرر بوده است. پس در این حالت تسری رأی فرجامی به ایشان چنان اشکالی ندارد. اما در فرض دوم که رأی به ضرر فرجامخواه است، اعمال تئوری تسری بدون دادن حق تجدیدنظر به فرجامخواهان، منطقی به نظر نمی‌رسد و موضوع را پیچیده می‌کند چرا که رأی دیگر قابل تجدیدنظر نیست به این علت که حق تجدیدنظر خود را اسقاط کرده‌اند. اینک سوالی که مطرح میشود این است آیا این عده از فرجامخواهان باید اعتراض ثالث کنند؟ چون مطابق یکی از آرای وحدت رویه، اگر اصحاب دعوای نخستین در مرحله تجدیدنظر، طرف دعوا قرار نگیرند و این رأی به ضرر آنها باشد میتوانند نسبت به آن اعتراض ثالث کنند.

دومین نگرانی دیوان عالی کشور به این نکته برمیگردد که میگوید درست است حق فرجامخواهی محدود شده، ولی نظارت فرجامی در قانون اساسی بیان شده است با این توضیح که وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای صحیح قانون در دادگاههاست. به سخن دیگر، این نگرانی دیوان که به حق بوده، به جنبه حقوق اساسی موضوع بازمی‌گردد.

فرجام‌خواهی در دعاوی حقوقی محدود شده و عمدتاً به مسائل شرعی اختصاص یافته است. اما دیوان عالی با استناد به وظیفه نظارتی خود طبق قانون اساسی، معتقد است که نباید این باریک‌راه باقی‌مانده را نیز مسدود کرد. آن‌ها معتقد هستند که اگر ابتدا به ساکن بیان کنند که بدون بررسی دیوان عالی و تنها با رأی تجدیدنظر، فرجام‌خواهی منتفی می‌شود به حق اساسی مردم لطمه وارد می‌گردد. در واقع قضات دیوان عالی با توجه حق اساسی پیشگفته، بر این دیدگاه بوده‌اند که جهت رعایت حق موصوف و همچنین رسالت دیوان عالی، بهتر آن است که حق فرجام‌خواهی اعمال شود و با ارسال پرونده به دیوان، همین مرجع تصمیم بگیرد که آیا با توجه به رأی تجدیدنظر، موضوعی برای رسیدگی فرجامی باقی مانده است یا نه.

۲-۴-۲. راهکار و نتیجه

در مجموع، راهکار آقای دکتر عزیزاده (رسیدگی اول در فرجام) برای مدیریت این نابسامانی درست است، اما مشکلاتی مانند نقض تحقیقات یا ایراد صلاحیت را حل نمی‌کند. تا قبل از اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی، شاید بهتر بود از قواعد فرانسوی الهام می‌گرفتیم، اما اعمال ناگهانی آن ممکن است موجب بی‌نظمی شود. من قبلاً از منتقدان این راهکار بودم و معتقدم در دعاوی غیرقابل تجزیه، اشکالات عملی زیادی دارد. اما دیوان عالی بیشتر ملاحظه جنبه حقوق اساسی را داشته است. در فرانسه نیز دیوان عالی کشور طی رأیی، فرجام‌خواهی را از حقوق اساسی دانسته است بدون اینکه در قانون پیشینی شده باشد. در قانون اساسی ما فقط به فرجام‌خواهی اشاره شده، نه تجدیدنظرخواهی یا واخواهی. بنابراین باید احتیاط کرد. این رأی قابل انتقاد است، اما جنبه‌های مثبتی نیز دارد.

۲-۵. دکتر عزیزاده:

من هم معتقدم که پافشاری دیوان بر وجود و تداوم حق فرجام‌خواهی خوب است. اما وقتی پرونده پس از صدور رأی دادگاه تجدیدنظر به دیوان عالی می‌رود، دیوان با یک رأی ماهیتی مخالف از دادگاه تجدیدنظر مواجه است. وقتی پرونده به دادگاه تجدیدنظر می‌رود و آن دادگاه رأی بدوی را نقض و یک رأی ماهیتی جدید صادر می‌کند، سپس پرونده برای رسیدگی فرجامی به دیوان عالی می‌آید اگر دیوان بخواهد رأیی هم‌راستا با دادگاه تجدیدنظر صادر کند، مشکلی نیست. اما اگر نظرش مخالف باشد و بخواهد رأی دادگاه بدوی را ابرام کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ در حالی که نسبت به رأی تجدیدنظر هم فرجام‌خواهی نشده است!!



اگر دیوان رأی بدوی را ابرام کند، آیا این رأی احیا می‌شود؟ برای این کار، باید مانع راکه همان رأی ماهیتی دادگاه تجدیدنظر است، بردارد. اما آیا دیوان اختیار نقض رأی را دارد که از آن فرجام‌خواهی نشده است؟ خیر. به دلیل همین جایگاه عالی، ما می‌گوییم پرونده باید از ابتدا به مرجع عالی برود تا تکلیف را مشخص کند. یکی از همکاران پیشنهاد می‌کرد که با استناد به رأی دیوان عالی، نسبت به رأی دادگاه تجدیدنظر درخواست اعمال ماده ۴۷۷ شود که این ارجاع قابل قبولی نیست. در نظم کنونی، یک مسئله پیچیده و لاینحل به وجود آمده که حقوق افراد را مخدوش می‌کند. یا باید تقنین به سرعت اصلاح شود یا خود دیوان عالی یک راهکار اجرایی ارائه دهد و بگوید که اگر مرجع عالی رأی صادر کرد، رأی مرجع تالی باید از طرق نظارتی دیگر نقض شود.

۶-۲. دکتر فریدون نهرینی:

۱-۶-۲. تحلیل و نقد

به نظر من، دیوان عالی کشور می‌توانست در این میان، یک نظر سوم اتخاذ کند. هیئت عمومی مکلف نیست که حتماً یکی از دو رأی متعارض را برگزیند، بلکه وظیفه قانونی اش نظارت بر اجرای صحیح قوانین و ارائه تفسیری حکمی از مراد قانون‌گذار است. در سابقه دیوان نیز چنین مواردی وجود دارد که هیئت عمومی از هر دو نظر متعارض عبور کرده و به راهکار سومی رسیده است. این رویه درستی است که باید در این مورد نیز به کار گرفته می‌شد. من این رأی را، از جهتی، حاصل اختلاط نظر قضات شعب مدنی و کیفری دیوان عالی می‌دانم. چه بسا اگر موضوع فقط در هیئت عمومی شعب حقوقی مطرح می‌شد، نتیجه دیگری حاصل می‌شد. پیش از پرداختن به تسری رأی، باید درک درستی از تعهدات تجزیه‌پذیر و تجزیه‌ناپذیر داشته باشیم. مشکل فقط در بحث منافع مشترک یا اموال مشاعی نیست. ماهیت برخی دعاوی به گونه‌ای است که نمی‌تواند به صورت انفرادی اقامه شود و باید تمام خواندگان طرف دعوا قرار گیرند در غیر این صورت قرار عدم استماع صادر می‌شود. نگاه دادگاه در مراحل بعدی نیز باید همین‌گونه باشد. متن رأی می‌گوید: «...صرف صدور رأی از سوی دادگاه تجدیدنظر، موجب از بین رفتن حق فرجام‌خواهی سایر اصحاب دعوا... نخواهد شد»؛ اشتباه اینجاست. اگر دعوا غیر قابل تجزیه است، چگونه می‌توان چنین حقی را برای افراد قائل شد؟ قابلیت تجزیه به معنای امکان بخش‌بخش کردن و انتساب خواسته به خواندگان و خواهان دعوا است. یعنی وقتی قابلیت تقسیم و تسهیم خواسته را نداریم مانند ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می‌دارد علیه چند نفر خوانده که در جاهای مختلف هستند می‌توان دعوا مطرح کرد باید امکان انتساب خواسته به



آنها وجود داشته باشد. حال این خواسته یا دارای درجهای از کلیت است که مجموع آنها باید در دادرسی دخالت کنند یا خواسته بگونهای است که میتوان بخشی از آن را علیه هر کدام مطرح کرد و بخشی را جدا گذاشت.

۲-۶-۲. راهکار و نتیجه

وقتی دیوان عالی کشور خود معتقد است که غیرقابل تجزیه بودن آثار متفاوتی در دادرسی دارد و رأی تجدیدنظر به سایرین تسری می یابد (طبق مواد ۳۵۹ و ۴۰۴)، پس باید بپذیرد که با صدور رأی قطعی از مرجع تجدیدنظر، آن رأی بر دیگران نیز مؤثر است و حق فرجامی برای آنها باقی نمی گذارد. ما از آرای قطعی فرجام خواهی می کنیم. وقتی چند نفر حق تجدیدنظر و فرجام دارند و یک نفر از آنها طریق تجدیدنظر را طی می کند در این صورت رأی صادر شده از دادگاه تجدیدنظر به دیگران هم تسری می یابد، زیرا آن رأی برای همه قطعی شده و دیگر قابلیت فرجام خواهی ندارد. بنابراین قاعده در قانون مشخص و روشن است و دیگر حق فرجامی وجود ندارد که بتوان آن را اعمال کرد. وقتی قانون بیان داشته که رأی دادگاه تجدیدنظر در دعاوی غیرقابل تجزیه نسبت به دیگران هم تسری دارد بنابراین، حق فرجام باقی نمی ماند. زیرا اگر بر این عقیده باشیم که دیگران میتوانند فرجام خواهی کنند چه اتفاقی می افتد؟ فرض کنید یک رأی قطعی از دادگاه تجدیدنظر استان داریم (مثلاً شعبه ۲۰) و طی فرجام خواهی، پرونده به دیوان عالی ارسال میشود و رأی دادگاه بدوی در این مرجع، نقض و پرونده به دادگاه همعرض ارجاع میگردد. حال آیا دادگاه همعرض میتواند مخالف رأی شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر رأی صادر کند؟ خیر؛ چون اعتبار امر قضاوت شده دارد و به همین دلیل معتمد رأی وحدت رویه مورد بحث، نادرست و خلاف قانون است.

۲-۷. دکتر عزیززاده:

استنباطم درست است. نکته بسیار مهمی را یادآوری فرمودید. یعنی شما می فرمایید چون تعهدات و حقوق غیرقابل تجزیه است، صاحبان حق نمی توانند حقوق خود را تجزیه کنند و یا همگی باید از حق تجدیدنظر خواهی استفاده کنند یا همگی از حق فرجام خواهی. پس این رأی وحدت رویه، در درون خود یک تعارض ضمنی دارد. از یک طرف دعوا را غیرقابل تجزیه می داند، اما از طرف دیگر به صاحبان حق اجازه می دهد که حقوق خود را تجزیه کرده و هر کدام راهی جداگانه را انتخاب کنند.



۳- پرسش و پاسخ:

۳-۱. پرسش نخست

پرسنده: مطابق این رأی، یکی از اصحاب دعوا می‌تواند با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی خود، مرجع رسیدگی را از تجدیدنظر به دیوان عالی کشور تغییر دهد. مبنای دیوان عالی برای اعطای چنین جایگاهی به یکی از طرفین چیست؟ در حالی که تا قبل از صدور رأی قطعی، محکوم‌له و محکوم‌علیه به طور قطعی مشخص نیستند. به نظر می‌رسد برای حفظ جایگاه عالی دیوان عالی کشور طبق قانون اساسی، باید اجازه داد دادگاه تجدیدنظر رأی خود را صادر کند و سپس دیوان عالی بر آن رأی نظارت نماید، نه اینکه مرجع عالی در جایگاه مرجع دانی قرار گیرد.

دکتر علیزاده: منظور تان این است که قبل از صدور رأی قطعی تجدیدنظر، صاحبان حق، دارای آن حق نیستند؟ قانون غیر از این را پیش‌بینی کرده است.

دکتر محسنی: نه، منظورشان این است که رأی تجدیدنظر هم باید تحت نظارت دیوان قرار بگیرد. این هم می‌تواند یک راه‌حل باشد.

پرسنده: طبق اصل «هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خود را وسیله اضرار به غیر قرار دهد». فرجام‌خواه با اسقاط حق خود، فرصت تجدیدنظر را از دیگری می‌گیرد و در ترتیبات صدور رأی دخالت می‌کند. برای رعایت اصل تساوی طرفین، باید ابتدا به تجدیدنظر رسیدگی شود و سپس مرجع عالی بر رأی آن نظارت کند.

دکتر علیزاده: ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی بیان می‌دارد: «آرای دادگاه‌های بدوی که به علت عدم درخواست تجدیدنظر قطعیت یافته‌...» یا طبق رأی وحدت رویه ۸۱۹، با اسقاط حق تجدیدنظر، رأی برای مرحله تجدیدنظر قطعی می‌شود. قانون این حق را برای تمام اشخاصی که ذی‌حق هستند قائل شده و میان دعاوی قابل تجزیه و غیر قابل تجزیه تفکیکی قائل نشده است. اگر قانون می‌خواست درست عمل کند، باید تصریح می‌کرد که در آرای غیر قابل تجزیه، این حق یک حق جمعی است و توسط یک نفر به تنهایی قابل اعمال نیست. همان‌طور که آقای دکتر نهرینی فرمودند، این نکته قابل تأمل است که آیا فرد می‌تواند جدا از سایر صاحبان حقوق مشترک، رأساً چنین حقی را اعمال کند یا خیر. اگر نتواند، پس خود رأی وحدت رویه دچار تعارض درونی است.

۳-۲. پرسش دوم

پرسنده: وقتی تجدیدنظرخواهی می‌شود و رأی بدوی در مرحله تجدیدنظر نقض می‌شود، این رأی بر فرجام‌خواه دیگر نیز تأثیر می‌گذارد. مانند اعاده دادرسی که وقتی از یک جهت

۲۱۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست هسته
پژوهشی عدالت و
آیین دادرسی مدنی
درباره رأی وحدت
رویه ۸۵۵ هیئت
عمومی دیوان عالی
کشور

آن (مثلاً اسناد مکتوم) استفاده شد، دیگر نمی‌توان از جهت دیگری دوباره اقدام کرد. سؤال من این است که اگر دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را با اسباب موجهه دیگری تأیید کند، یعنی نتیجه یکسان ولی دلایل متفاوت باشد، فرجام‌خواهی از کدام بخش رأی صورت می‌گیرد؟

دکتر محسنی: این مشکل در ۹ فقره دعوای قابل فرجام از مرحله نخستین پیش نمی‌آید. مشکل دیوان عالی این بوده که می‌گوید حقی که در مهلت قانونی اعمال شده، ساقط نمی‌شود. در موارد و اسباب سقوط حق فرجام‌خواهی، «صدور رأی تجدیدنظر» ذکر نشده است. اینجا هر دو طرف در مهلت ۲۰ روزه حق خود را اعمال کرده‌اند؛ یکی تجدیدنظرخواهی کرده و دیگری حق تجدیدنظر خود را اسقاط و در همان مهلت تجدیدنظر، اقدام به فرجام‌خواهی نموده است. دیوان عالی می‌گوید من دلیلی ندارم که رسیدگی تجدیدنظر را موجب از بین رفتن حق فرجام‌خواهی بدانم.

دکتر علیزاده: فقط یک استثنا دارد، مگر اینکه بگوییم او نمی‌توانسته رأساً و جدا از دیگر صاحبان حقوق مشترک این کار را بکند؛ همان فرمایش و استدلال آقای دکتر نهرینی. دکتر محسنی: بله، نکته آقای دکتر نهرینی کاملاً درست است. من در مقاله‌ای به رأیی از دیوان عالی اشاره کرده‌ام که رأی نخستین آن را مرحوم دکتر کاتوزیان صادر کرده بودند. ایشان معتقد بودند همان‌طور که دادخواهی انفرادی در مرحله نخستین در دعوای غیرقابل تجزیه مسموع نیست، تجدیدنظرخواهی انفرادی نیز مسموع نیست. این رأی پس از اصرار ایشان، در هیئت عمومی دیوان تأیید شد. این راهکار وجود داشته، اما در مقابل راه‌حل‌های دقیق‌تر فرانسوی‌ها، کامل نیست.

